

## تأملی در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه

### چکیده

در یکی از جلسات درس که به «نهج البلاغه» اختصاص یافته بود، در مآخذ مورد بحث ما «خطبه ایمان» در کنار دیگر مطالب مطرح گردید؛ خطبه‌ای ده سطری با محتوایی متنوع، فشرده و پرنغز، موجز و سؤال‌برانگیز، نیازمند تفسیر و تأویل، در عباراتی گاهی به‌ظاهر از هم‌گریز. این ویژگی‌ها باعث شد تا ذهن نگارنده را در آن سوی کلاس و درس درگیر کند و چراهای چند پیش آورد. درین گیرودار رهایی از چراهای، چون به شروح عربی معتبر و اولیه و نزدیک به زمان تدوین «نهج البلاغه» و سائر مآخذ ائمه فن رجوع شد، با دو پدیده جدید روبه‌روگشتم که موجب گفتار در پیش رو گردید و مرا در حال حاضر از دیگر مباحث گرفت. این دو پدیده: یکی -افزودن قسمی تازه بر متن «نهج البلاغه» از «ایمان» بود توسط شارحی برجسته و نام‌آور. دیگری -در ارتباط با همبستگی دو جمله بود که چنین می‌نمودند از هم‌گریزانند، و پاسخ یکی از چراهای نگارنده. این دو پدیده جدید در فضایی از اندیشه و تأمل مورد بحث و بررسی دقیق قرار می‌گیرند، قوت و ضعف‌ها در آیینۀ اخلاص تجسم می‌یابد، تا آنجا که نویسنده مقاله هم درین محفل آینه‌گردان محض نباشد.

**کلیدواژه‌ها:** سید رضی، نهج البلاغه، ایمان، عاریه در دل، ابن ابی الحدید، حاجت، ما، من.

در یکی از جلسات درس دانشجویان دکتری زبان و ادبیات فارسی که به نهج البلاغه اختصاص یافته بود، در مأخذ مورد بحث «خطبه ایمان» مطرح شد و سهم کلاس در ارتباط با آن ادا گردید.

اما این خطبه کوتاه ده سطری که حدود هفت موضوع را در بر گرفته بود، از جمله:

- ایمان و اقسامش.
- برائت از کسی و ترکش.
- هجرت و ترک دیار.
- شرایط هجرت.
- مستضعف و اقسامش.
- حجت و مدیریت.
- اغتنام فرصت.

تأمل این جانب را به خود مشغول داشت و چراهایی در ذهن برانگیخت که چرا ظاهر جمله‌ها در ارتباط تنگاتنگ نیستند؟ چرا مطالب سنگین، فهرست‌وار آمده‌اند؟ چرا مطالب پیچیده نیازمند تفسیر و توضیح، در عبارت‌های کوتاه رها شده؟ و دیگر چراها. انبوه «چراها» و مقاصد در محاق مانده خطبه، مرا بر آن داشت تا به شروح معتبر و اولیه نهج البلاغه در متون عربی آن، رجوع کنم. طبیعی بود درین زمینه و در مجموع، از نظر استواری مطالب، گستردگی مباحث، تجزیه و تحلیل معقول، و نزدیکی زمانی با عصر گزینشگر متن: سید رضی (۳۵۹-۴۰۶) شرح ابن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶) در اولویت نخست قرار گیرد. شارح، در مقدمه شرح خود (۱۳۸۵: ۵/۱) یادآور می‌شود: تا آنجا که خبر دارد کسی قبل از وی جز یک نفر:

«سعید بن هبه الله» معروف به «قطب راوندی» به شرح نهج البلاغه نپرداخته است. این شخص هم به علت صرف وقت خویش در رشته فقه تنها، مرد این میدان نیست ... «وَأَتَى لِّلْفَقِيهِ أَنْ يَشْرَحَ هَذِهِ الْفُنُونِ الْمَتَنُوعَةَ، وَ يَخُوضُ فِي هَذِهِ الْعُلُومِ الْمَتَنُوعَةَ»

آن گاه که در شرح ابن ابی الحدید به دنبال اصل مطلب رفتیم و از خطبه مورد بحث سراغ گرفتیم با دو مسئله تازه روبه‌رو شدیم، یکی - تقسیم ایمان به سه قسم به صورت ذیل و مبتنی بر نصّ خود نهج البلاغه:

(الف) فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقْرَأً فِي الْقُلُوبِ.

(ب) وَ عَوَارَى فِي الْقُلُوبِ.

(ج) وَ عَوَارَى بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ.

که مشروح این سه مورد را در بیان شارح به اختصار چنین می‌بینیم:

مراد از قسم اول، ایمان حقیقی پایدار و استوار نشسته در دل، رسته از برهان یقینی است. و از قسم دوم، ایمان امانتی ناپایدار در دل، رسته از جدال‌های بی‌بنیان و خالی از برهان یقینی. و از قسم سوم، ایمان امانتی در فاصله دل و سینه، ناپایدار و در نوسان، رسته از تقلید و حسن ظن به دیگران و فاقد دلیل‌های جدلی و برهان. (ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ۱۳، ۱۰۲/۱۳۸۷) تازگی این تقسیم سه‌گانه سخت مرا خوشحال کرد ازین روی که نسخه‌های معمولی و متداول فاقد آن بودند و فقط در تقسیم ایمان، دو قسم: اول و سوم را یادآور شده بودند، گویا قسمی دیگر متصور نیست یا محتمل نمی‌باشد.

تازگی این تقسیم، مرا به جستجو و بررسی دیگر شروح کشاند بخصوص شروح معتمد اولیّه چون کار «قطب راوندی» (تولد؟-۵۷۳) و ابن میثم (تولد؟-۶۷۹) متن عربی آن‌ها، که: «عند جُهَيْنَةَ الْخَبْرِ الْيَقِينِ» خوشبختانه در فرصتی کوتاه تصویر عربی هر دو شرح توسط دوستی دانش‌دوست در اختیارم قرار گرفت و متوجه شدم متن خطبه همان است که در نسخه‌های متداول عصور بعد حضور دارد. اما «ابن میثم» به اقتضای تقدّم زمانی «ابن ابی الحدید» بر وی از تقسیم سه‌گانه وی آگاهی داشته و آن را مورد بررسی قرار می‌دهد، و چنین یادآور می‌شود:

تقسیم «ایمان» به دو قسمت، در نسخه خود رضی با خط خویش و بسیاری از دیگر نسخه‌های معتبر آمده است، ولی ابن ابی الحدید «ره» در شرحش بر مبنای نسخه‌ای که در اختیار داشته، اقسام ایمان را سه قسم نقل می‌کند بدین صورت: «فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقْرَأً فِي الْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارَى فِي الْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارَى بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ، الی أُجَلْ مَعْلُوم» (۱۴۲۰، ۱۷۷/۴).

در اینجا بود خوشحالی من رنگ حماسی خود را ببازد، چون رقیبی در کشف تقسیم ابن ابی الحدید از راه رسد و به گمانش «جاء من سبأ بنیا» و سخنانی تازه بر زبان آورد و به نقد سخنان «ابن ابی الحدید» نه تنها در تقسیمات ایمان بلکه در موارد دیگر نیز پردازد. از آنجاکه نقدهای «ابن میثم» عجولانه است این جانب ضمن بیان سخنان وی، در داوری و تحلیل خویش در کنار ابن ابی الحدید می‌ایستد. «ابن میثم» در تعقیب تقسیمات سه گانه «ابن ابی الحدید» چنین می‌گوید: «وأقول إن صحّت هذه الرواية فالمعنى يعود إلى ما قلنا من القسمه، فإن العلم بما يستلزمه البرهان أو غيره من الإيمان، إن بلغ حدّ الملكة فهو الثابت المستقرّ وإلّا فهو العاربه.»

«و الذي أراه أن القسم الثاني تكرر من قلم الناسخ سهواً.» (همان، ۱۷۷/۴)

در ارزیابی این نقد، شایسته است پیشاپیش سخن خود «ابن میثم» در تفسیر دو قسم «ایمان» «نهج البلاغه» آورده شود که چنین می‌گوید:

«فتلك الاعتقادات إن بلغت حدّ الملكات في النفوس فهي الإيمان الثابت المستقرّ في القلب؛ و

إن لم يبلغ حدّ الملكة... فهي العواري المتزلزله» (۱۷۶/۴)

نگارنده، معتقد است توجیهاً و ملاحظاتی ابن میثم به دلایل ذیل خالی از اشکال نیست. اولاً- مقایسه ایمان و اعتقادات با «ملکه» ناهماهنگ است؛ زیرا «ایمان» از امور قلبی است و وابسته‌های آن؛ نه چون «ملکه» که از کیفیات نفس خوانند. دیگر -اینکه «ملکه» را بطیئه الزوال گفته‌اند؛ (جرجانی: تعریفات، ۱۳۰۶، ۷۷) نه «ثابت مستقر» چنانکه در بیان قسم اول از ایمان در خود نصّ خطبه آمده است. (ابن ابی الحدید: ۱۱۰/۱۳) و در معنی «ثابت» دیگران نیز متذکر شده‌اند: «یقال شیء ثابت، ای مستقر لایزول» (ابوهلال: کتاب الفروق، ۱۴۱۵، ۱۲۷) و یا اینکه «ثابت» را نقیض «زائل» می‌آورند (راغب: مفردات) و روشن است که این تعبیرها با بطیئه الزوال هم آغوشی ندارند.

افزون بر اینها شخص «ابن ابی الحدید» بر این عقیده است: کسی از راه «برهان» به «ایمان» رسد، محال است از اعتقادش برگردد، یا بالا و پایین آید. (۱۰۲/۱۳) بنابراین به کارگیری تعبیر «ملکه» در مورد قسم اول از ایمان در تحلیل «ابن میثم» جای اشکال است.

ثانیاً- ابن میثم در معادله «ایمان» و «ملکه» به بسترهای آن‌ها که «قلب» یا «نفس» اند عنایت نداشته که تفاوت آن دو در حدّ راکب و مرکوب باشد؛ «قلب» برتر نشیند و «نفس» فروتر.

ثالثاً- نادیده گرفتن تقسیم ابن ابی الحدید از جانب ابن میثم با توسل به صحت عنوان «عاریه» در حق آن چون قسم اخیر، یادآور «الغریق یتشبثُ بكلّ حشیش» است- زیرا می توان گفت: چون هر سه قسم را «ایمان» گویند نیازی به تقسیم نیست و یک عنوان بسنده باشد و هر سه را می توان «ایمان» گفت.

دیگر ضعف سخن ابن میثم، شتاب زدگی در نقد و فقدان تأمل در متن دو قسم اخیر ایمان در روایت ابن ابی الحدید است، که دو مقوله متفاوت با هم هستند چنانکه مشاهده می شود: «و منه ما یكون عواری فی القلوب؛ و منه ما یكون عواری بین القلوب و الصدور» (۱۰۲/۱۳) در روایت حاضر «ایمان» در مقوله اول «عاریه در قلب» است و نگه دارنده اش خود «قلب» نه بیرون از آن؛ اما در مقوله دوم ایمان در فاصله «قلب» و «سینه» در تردد است و جای خاصی را ندارد، مثل اینکه درباره یکی دریافت و تعهدی صورت بگیرد و آن دیگری را مهمل و رها گذارند.

رابعاً- با توجه به آنچه گفته آمد نمی توان مدعی شد که در تقسیم بندی ابن ابی الحدید تکرار وجود دارد، و مسئله از خامه نسخه نویس ها به خطا سر زده است. آنچه «ابن میثم» را به این نقدها و نظرها کشانده است دو چیز است: یکی - نسخه موجود در نزد وی به خط خود «سید رضی» که فاقد تقسیمات سه گانه «ایمان» بوده؛ و دیگری- نسخه های بسیار از «نهج البلاغه» و شارحان دیگر که تقسیمات سه گانه را نداشته اند. (ابن میثم: ۱۷۵/۴) پس ریشه اختلاف کجا است؟ باور این جانب آن است که ابن ابی الحدید هم نسخه نهج البلاغه به خط سید رضی را در دست داشته است؛ اما غیر از نسخه ابن میثم. زیرا گردآورنده نهج البلاغه در یک مقطع کوتاه زمانی از منابعی مشخص آماده، این مجموعه امروزی را نساخته است؛ بلکه بخش بزرگ از زندگی خود را در مقاطع مختلف به جمع آوری، جرح و تعدیل، تصحیح و تنقیح، استخراج و انتخاب اختصاص داده. طبیعی است در طول ایام با توجه به شرایطی که رخ نموده، و روایات و مصادری تازه که در دسترس قرار گرفته، نسخه هایی از این مجموعه به خط خود سید رضی نیز صورت گیرد، چنانکه خود بدان تصریح می کند و مشکلات و کم و کاستی ها و اختلافات را یادآور می شود:

«گاهی در این گزینش سخنی تکراری رخ نموده که علت آن اختلاف شدید در روایت‌ها است. دیگر گاه سخنی گزیده در روایتی به شیوه‌ای نقل شده، و در روایتی دیگر به شکلی بهتر آمده که شایسته ثبت مجدد بوده است و چه بسا بین گزینش روایت‌ها، فاصله زمانی باعث تکرار برخی مطالب از سر سهو یا فراموشی گردیده باشد، نه قصد و اراده. با وجود این احوال من مدعی نیستم به همه جوانب سخنان آن حضرت محیط بوده و چیزی از قلم نیفتاده است؛ بلکه بعید نمی‌دانم تا آنچه ازدست رفته، بیش از آن باشد که به دست آمده.» (ابن ابی الحدید: ۵۳/۱)

اما در مورد اصل متن خطبه مورد مناقشه که معمولاً پیش از شرح می‌آید؛ نسخه ابن ابی الحدید تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم برخلاف شرح ممزوج وی، اقسام ایمان را در متن اولیه دو قسم نشان می‌دهد، نگارنده آن را کار نسخه نویسان یا چاپخانه‌ها می‌داند، و قطعاً متن خطبه در ابن ابی الحدید مطابق شرح ممزوج وی بوده است.

دیگر مسأله تازه، در ارتباط با خطبه ایمان در شرح ابن ابی الحدید، پاسخی بود به یکی از چراهای نگارنده نسبت به انسجام مطالب خطبه، از جمله در عبارات ذیل:

«وَالهِجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ، مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَ مُعَلِنِهَا. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهِجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ...» (۱۰۱/۱۳).

چنانکه ملاحظه می‌شود عبارت «ما كان لله ... و مُعَلِنِهَا» در فاصله ما قبل و ما بعد خود ارتباطی تنگاتنگ با آن مجموعه ندارد و خواننده ژرف نگر آنرا احساس می‌کند، بخصوص زمانی که «ما» را نا فیه بدانیم. از آنجا که این از هم گریزی بر «ابن ابی الحدید» پوشیده نبوده وی نظر «ابن راوندی» را در مورد «ما» که نا فیه (۱) باشد به چالش می‌کشد و آن را «إدخال كلام منقطع بين كلامين متصل أحدهما بالآخر» که صحیح نیست، می‌داند (۱۰۳/۱۳) و خود برای حفظ ارتباط استوار بین عبارات متن خطبه، «ما» را در معنی «مدت» می‌گیرد؛ یا به اصطلاح معروف: مُرادف «مادام» و در تفسیرش چنین می‌گوید: «مَادَامَ التَّكْلِيفُ بَاقِيًا» و آن گاه در تعقیبش می‌آورد: این است معنی «ما كان لله تعالى في اهل الأرض حاجة» (۱۰۳/۱۳) یعنی در حقیقت «مادام» به جای «ما» است و «تکلیف» به جای «حاجت».

این تأویل و تفسیر، افزون بر مسئله ی «ما» به دو نکته هم اشارت دارد: یکی اهمیت «من» در عبارت «مِن مُسْتَسِرِّ الْأَمَّةِ» دیگری معنی «حاجت» یا مراد از آن.

مسئله ی «ما» نزد ابن ابی الحدید در آنچه گفته آمد روشن شد؛ اما اهمیت «من» حرف جرکه در کومه عبارت های تفسیر «ما» حضور نداشت، نشانگر آن بود می توان نادیده اش گرفت. ازین روی «ابن ابی الحدید» در پاسخ به معنی «مِن مُسْتَسِرِّ الْأَمَّةِ وَ مُعَلِّنِهَا» و نقش «مِن»، اولی را در حکم «مَادَامَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ الْمُسْتَسِرِّ بِاعْتِقَادِهِ وَ الْمُعَلِّنِ حَاجَةً» به حساب می آورد، و دومی را «زائد» که در صورت حذف آن «مُسْتَسِرٌّ» و «مُعَلِّنٌ» بدل از «أَهْلِ الْأَرْضِ» باشند، و در صورت حضور به «مُتَعَلِّقٌ» وابسته نبود، مانند «مَا جَائِنِي مِنْ أَحَدٍ» (همان: ۱۰۴/۱۳)

اگر این جانب «ابن ابی الحدید» بزرگ را بر پاسخ مناسب به یکی از چراهایش بستاید، نقدش را در مورد توجیهاات «من» پنهان نمی کند. زیرا اولاً- زیادت «من» نزد علمای زبان شناسان چون امام نحویان - و دیگران (۲) شروطی دارد از آن جمله: وقوع پس از نفی یا نهی یا شرط یا استفهام (سیبویه: الکتاب، ۱۴۱۱، ۳۸/۱) (جرجانی عبدالقاهر: الْمُقْتَصِدُ فِي شَرْحِ الْإِيضَاحِ بِي تَا ۸۲۴/۲) (ابن هشام: مغنی اللیب، صص ۶-۲۵، ۱۹۷۹ م) ثانیاً- همسان سازی بستر «من» در متن خطبه با «مَا جَائِنِي مِنْ أَحَدٍ» قیاس مع الفارق را تداعی می کند، زیرا اشتراک تنگاتنگ ندارند. ثالثاً- چرا «من» زائد باشد و آن را متعلق به محذوفی عام به عنوان حال ندانیم تا از قبیل «فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» (حج/۳۰) به شمار آید؟

دیگر نکته، در تفسیر «ما» که ابن ابی الحدید بدان اشاره کرده تفسیر «حاجت» در عبارت «لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ... حَاجَةً» است که در ظاهر نیازمندی خدا را به زمینیان می رساند و خلاف ادب می باشد. ازین روی و برای رفع شبهه، «ابن ابی الحدید» این واژه را که نقشش در جمله مبتداست در معنی «تکلیف» می نشاند و می توان گفت جنبه «مجاز مرسل» را دارد از قبیل ذکر «سبب» و اراده مُسَبَّب، نه «استعاره» چنانکه «ابن میثم» بدان تصریح دارد (صص ۱۷/۷۴-۶۷۹) مگر اینکه از «استعاره» معنی لغوی اراده کند.

با توجه به آنچه در مورد سه واژه درون متنی «مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةً مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأَمَّةِ وَ مُعَلِّنِهَا» که عبارت بودند از «ما» و «من» و «حاجه» با صراحت یا اشاره گفته آمد، می توان چنین نتیجه گرفت:

ابن ابی الحدید با صراحت «ما» را در معنی «مدت» یا «مادام» و «حاجت» را در معنی «تکلیف و عبادت» و «من» را زائد به حساب می‌آورد و مدخولش را بدل از «أهل الأرض» راوندی با اشاره در تعبیرش «ما» را نافیه می‌داند. و در مورد «حاجت» و «من» طبق نسخه نگارنده سخنی ندارد. (منهاج البراعه، ۱۴۰۶، ۴۴۴/۲)

ابن ابی الحدید در مورد وی چنین می‌گوید: «و قال الراوندي ماها هنا نا فيه» (۱۰۳/۱۳) و ابن میثم در روایت دیگر چنین می‌آورد: قال قطب الدين الراوندي -رحمه الله-: «ما» ها هنا نا فيه.. و «من» هنا لبيان الجنس. (۱۷۹/۴) اختلاف روایت‌ها درین موارد، گویای آنست نسخه‌های هر سه نفر با یکدیگر متفاوت‌اند، و ظن راجح آن باشد آشفته‌گی از نسخه نویسه‌های بی مایه سر زده یا سطحی نگرهای ویرانگر رخ نموده، و گر نه در اصل یکی بوده، «عبارتتا شتی و حسنک واحد» در متن مورد بحث از خطبه می‌توان نظرات دیگر را هم ارائه کرد، از جمله:

یکی -در «مُستسرّ و مُعلن» هنگامی که «حاجت» را «تکلیف» و «عبادت» در نظر گیریم، می‌توان آن دو را اسم فاعل یا مفعول یا مصدر میمی گرفت و مشکلی پیش نیاید. دو دیگر می‌توان تعبیر «من مُستسرّ الأمم» را ظرف لغو به حساب آوریم؛ بدین معنی حرف جر «من» زائد نباشد بلکه آن را متعلق به «حاجت» بدانیم؛ زیرا این حاجت مردم است تا برای کیفیت صحیح و مطلوب تکالیف دینی خودشان در پی ترک دیارشان باشند، نه حاجت خدا.

درین صورت «حاجت» در معنی خودش به کار می‌رود نه معنی مجازی یا استعاری، و «من» هم در معنی معروفش که ابتدا و آغاز موارد خاص است می‌نشیند. سه دیگر می‌توان «من» را «بیانیه» خواند تا «ظرف مستقر» و متعلق به محذوف باشد و مجموع جار و مجرور «صفت» برای «حاجت» قرار گیرد.

#### نتیجه

سخنان زیبا و دلکش و دلنشین امیرمؤمنان: نامه‌ها، فرمان‌ها، خطبه‌ها، مثل‌ها و اندرزها که به مناسبت‌ها و پیشامدهای متعدد و متنوع در طول زندگی پر حوادث آن بزرگوار شکل گرفته و بر زبان جاری شده است، بیش از آن بوده به قید کتابت درآید؛ و یا به امانت حافظه سپرده شود.



بنابراین آنچه در مآخذ و منابع قدیم از آن حضرت آمده گزیده‌ای از آن سرچشمه فصاحت و بلاغت است که بهترینشان به وسیله سید رضی (۳۵۹ هـ - ۴۰۶ هـ) برادر کوچک سید مرتضی (۳۵۵ هـ - ۴۳۶ هـ) - که از نظر علمی و فقهی و دیگر فنون فروتر از وی بود؛ اما در عزت نفس و مناعت طبع و تشجیع دینی و شعر و ادب وی جای دیگر می‌نشست - به نام «نهج‌البلاغه» فراهم آمده.

مقاله پیش رو بر محور یکی از خطبه‌های آن به نام «ایمان» که ویژگی خاص خود را دارد می‌چرخد. ایجاز عبارات، تأمل برانگیزی مقاصد، فشردگی مطالب، سنگینی مفاهیم، فهرست وار بودن مضامین و جدایی ظاهری برخی از جمله‌ها از یکدیگر، چرایی در ذهن خواننده متأمل برمی‌انگیزد تا جایی که حدس زند شاید این سخنان ده سطری پر نغز، بخشی از خطبه کامل باشند، چنانکه برخی از شروح درباره آن عبارت «و من کلام له علیه السلام» به کار گرفته‌اند (محمد عبده: بی تا ۳۸۶/۱).

ازین روی نگارنده به جستجو و بررسی در این زمینه پرداخت، منابع و مآخذ معتبر و شروحي اصیل عربی اولیه، و امهاتی از ائمه فنون را به کار گرفت، روزهای متوالی و هفته‌های طولانی را در این مسیر به پایان برد تا آنجا که خود در موارد متعدد از بررسی و تأمل در مطالب خطبه، به آرا و نظرات خاص دست یافت.

در آغاز گیر و دار بینش و سنجش همین مباحث با دو مسئله روبرو شدم که اختصاص مقاله حاضر را بدان موجب شد: یکی - افزودن قسمی تازه، بر اقسام دوگانه متداول و معروف ایمان در نسخه‌های رایج و در دسترس عموم.

دیگر مسئله - پاسخ یکی از چرهای نگارنده در مورد عباراتی از آن خطبه بود که چنین می‌نمودند با هم انس و الفتی ندارند.

فرورفتن در این مباحث، آن چنان عمیق و دامن گیر بود که مرا از پرداختن به دیگر نکته‌ها و پیام‌های خطبه باز داشت و خود را مصداق سخن حافظ دیدم:

چنان پر شد فضای سینه از دوست      که فکر خویش گم شد از ضمیرم

## یادداشت

۱. درین مورد، شایسته تذکر است ابن راوندی در نسخه‌ای که در اختیار نگارنده بود تصریح به نافی بودن «ما» ندارند، به نظر می‌رسد نسخه ابن ابی الحدید و ابن میثم، با نسخه نویسنده مقاله متفاوت بوده‌اند.

۲. این نکته شایسته یادآوری است که «أَخْفَش» ابوالحسن، سعیدبن مسعده (؟-۲۰۷هـ) از شاگردان برجسته، «سیبویه» امام النحاه (؟- ۱۸۰هـ) و بزرگ‌تر از وی به سن و سال، و رسانای دانش و میراث استادش به مردم، (فاضلی: «سیبویه پیشوای نحویان» ۱۳۵۹ص ۱-۱۳۲) برخلاف استاد خود، از دید «من» را در جمله‌های مثبت نیز جایز می‌داند و به آیه «يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» استشهد می‌کند (زمخشری: المفصل ۱۰/۸، بی تا) گویا وی بر این باور است «من» در آیه مورد نظر و امثالش، ذکر و حذف یکی است و به غرض و محتوای کلام آسیب نرساند که این خود نشان زیادت کلمه باشد.

۳. نگارنده نمی‌داند که پیشوای زبان‌شناسان آن روز، در مورد امثال استشهد «اخفش» چه اندیشیده است، اما این شاگرد ضعیف امروزی وی، اعتقاد دارد آن نمونه‌های قرآنی مشتمل بر «من» در کلام مثبت که باعث دل سپردگی «ابوالحسن» گشته تا آن‌ها را در شما و «من» «زائده» به حساب آورد، جنبه «كَسْرَابٍ بَقِيَعِهِ يَحْسَبُهَا الظَّمَانُ مَاءً» (۲۹/نور) دارد، زیرا «من» در آن‌ها زائد نیست، بلکه برای افاده تبعیض آمده، و کلام با حذف آن رمز و راز خود را از دست می‌دهد.

۴. اینک برای روشن شدن مطلب و جرقه‌ای از رمز و رازهای قرآنی، مجموعه آیات در برگرفته سه عنصر «يَغْفِرُ» کُم و «ذُنُوبٌ» که رُستنگاه استشهاد در ذکر و حذف «من» اندو پنج مورد، ارائه می‌گردد و برخلاف «اخفش» به تفاوت‌های آن پرداخته می‌شود، تا گوشه‌ای از اعجاز‌های قرآن در چینش و گزینش و رانش واژه‌ها گفته آید:

الف) يَدْعُوَكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (۱۰/ابراهیم)

ب) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ (۳۱/احقاف)

ج) يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (۴/نوح)

د) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (۱۲/الصف)

هـ) يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ (۷۱/احزاب)

۵. چنانکه ملاحظه می‌شود مخاطبان این آیات دو گروهند «مُنکران و کج روان» و «مؤمنان و پاکان و پرهیزکاران» و هر دو گروه به رحمت و غفران الهی در استقامت بر مسیر درست و اتخاذ آن، وعده داده شده‌اند: گروه اول- به بخشی از غفران با ذکر «مِن» که افاده تبعیض می‌کند، و گروه دوم با حذف آن که کمال رحمت را می‌رساند.

۶. از جنبه دیگر حضور «مِن» در آیه‌ها، همچنانکه کمال را تقلیل می‌دهد و از غفران می‌کاهد، در تلفظ هم از سرعت وصل غفران به «ذُنوب» می‌گیرد و ایجاد فاصله می‌کند. اما در حذف آن، همه جنبه‌ها به حُسن می‌انجامد همچنانکه مقتضای حال آن را می‌طلبد.

#### کتابنامه

۱. ابن ابی حدید، ابوحامد بن هبه الله. (۱۳۸۷هـ—۱۹۶۷م). شرح نهج البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. چاپ دار احیاء الکتب العربیه.
۲. ابن میثم، کمال الدین، میثم بن علی بن میثم. (۱۴۲۰هـ—۱۹۹۹م). «شرح نهج البلاغه» چاپ دارالتقلین. بیروت: لبنان.
۳. ابن هشام، جمال الدین انصاری. (۱۹۷۹م). «مُغنی اللیب». تحقیق دکتر مازن مبارک و محمد علی حمدالله، بیروت.
۴. جرجانی، سید شریف، علی بن محمد بن علی. (۱۳۰۶). «التعریفات» چاپ مصر. افسس، انتشار ناصر خسرو- تهران.
۵. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمان بن محمد. (بی تا). کتاب المُقتصد فی شرح الإیضاح». ۸۲۴/۲ تحقیق دکتر کاظم بحر المرجان.
۶. راغب، حسین بن محمد بن المفضل، ابوالقاسم (۱۳۹۲هـ—۱۹۷۰م). «مفردات الفاظ القرآن» تحقیق ندیم مرعشلی. چاپ التقدم العربی.
۷. زرکلی، خیرالدین «الأعلام». (۱۹۸۴م). دارالعلم للملایین، بیروت، لبنان.
۸. زمخشری، جارالله، محمود بن عمر (بی تا). «المفصل» ضمیمه شرح ابن یعیش. نشر «اداره الطباعة المنیره» مصر.
۹. سیبویه، اَبی بشر، عَمَر بن عثمان بن قنبر. (۱۴۱۱هـ). «الکتاب» تحقیق عبدالسّلام محمد هارون. دارالنجیل، بیروت.

۱۰. شریف رضی، محمد بن حسین بن موسی... بن جعفر الصادق علیه السلام (۳۵۹-۴۰۴هـ) گزینده متن «نهج البلاغه».
۱۱. عبده، شیخ محمد. (بی تا). «شرح نهج البلاغه». چاپ مصر.
۱۲. عسکری، ابو هلال، حسین بن عبد الله بن سهل. (۱۴۱۵هـ — ۱۹۲۰م). «کتاب الفروق». تحقیق و تحشیه احمد سلیم حمصی، طرابلس: لبنان.
۱۳. فاضلی، محمد. (۱۳۵۹). «سیبویه پیشوای نحویان». انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ترجمه و تحقیق و تحشیه کتاب «سیبویه امام النحاه» از استاد علی نجدی ناصف، استاد «طه حسین».
۱۴. قطب راوندی، سعید بن هبه الله. (۱۴۰۶). «منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه» تحقیق عبد اللطیف کوه کمری.

